

ملاصدرا، زمانه و نیاز ما به تاریخ اندیشی

مجید احسن

استاد مدعو گروه فلسفه دانشگاه تهران

روشن است که فلسفه یونان آغازین زمین بازی فلسفه نزد متفکران عالم اسلام و مسیحیت است. میراث‌داری فلسفه یونان در کنار فرهنگ ابراهیمی و علایق یکسان در بحث از موضوعاتی همچون خدا و خلقت و نیز برخی مبانی فلسفی و معرفتی مشترک می‌تواند زمینه‌ساز این سوالات باشد که جایگاه فلسفه در تلقی این دو زیست‌جهان فکری چه بوده است و اینکه فلسفه یونان با ورود به آنها چه سرنوشتی یافته است؟ می‌توان مدعی شد که بدون فهم این تحولات، ادعای فهم دگردیسی‌های بعدی که در دو جریان موثر بر زیست‌امروزین ما اثر گذاشته‌اند، گزاف خواهد بود. به‌راستی قابل تامل است که چگونه آن جریان واحد فلسفی، در این دو مسیر متفاوت و در زمانه‌ای واحد از سویی به حکمت متعالیه منجر شده و از سوی دیگر، فلسفه مدرن را رقم زده است. بدون بررسی چنین موضوعی، هر سخنی درباب ره‌آورد‌های فلسفه اسلامی برای انسان مدرن ناقص بوده و احتمالاً به تحلیل‌های نادرست منجر خواهد شد. مسلم است که فلسفه در بنیان خود، تجربه اصیل اندیشمندانی است که از مواجهه با هستی دچار حیرت شده و کوشیده‌اند در گفتگو با متفکران گذشته از سرمایه غنی ایشان بهره ببرند و فهم عقلانی‌ای متناسب با انکشاف هستی برای خودشان ارائه نمایند. این امر نه تنها کلید فهم چرایی مسیر متفاوت فلسفه یونانی در دو سنت اسلامی و مسیحی، بلکه شاه‌کلید فهم تفاوت‌های فلسفه ارسطو، ابن سینا، ملاصدرا، کانت، هگل، هایدگر و دیگر فیلسوفان نیز هست. فلسفه، ترجمان نسبت نوشونده حکیمان با هستی است و درست به همین دلیل، با مقوله «اینجا» و «اکنون» ربط وثیق دارد؛ در این صورت، روایت‌گران حکمت پیشینیان، گزارشگران «اکنون» فلاسفه‌ای هستند که اینک برای ما گذشته محسوب می‌شوند. غالب چنین گزارش‌هایی در نهاد خود تحولات فلسفی را نادیده گرفته و غفلت از زمانه‌ای را رقم می‌زنند

که منطق حاکم بر هر نظام فلسفی بوده است. با این حال، فلاسفه اصیل، همواره فراتر از گذشته، از طریق درک اکنون، راهی به سوی آینده گشوده اند؛ چنانکه ملاصدرا، فیلسوف بزرگ ایرانی نیز در گفتگوی با دیگر بزرگان اندیشه، بدون توقف در گذشته، با حیرتی برآمده از انکشاف هستی برای جان خود، با ارائه یک دستگاه سازوار و منسجم طرحی نو در انداخته است. با این حال، اکنون، زمانه صدرالمتألهین نیست.

فلسفه، روایتگر جهان مدرن

اکنون، زمانه‌ای است که فلسفه با گذر از دوره کلاسیک، روایت‌گر جهان مدرن شده است. مدرنیته کم و بیش تمام جغرافیای زیست بشری را در بر گرفته است؛ و به گفته برخی متفکران، «اکنون» ساحت غربی وجود است که در تکنیک و دیگر مظاهر تمدنی آن جلوه کرده است. اکنون، در احاطه دستاوردهای علمی جهان مدرن است که مناسبات زندگی بشری را در بر گرفته است و به آن سمت و سو می‌دهد. گستره و عمق سیطره آن تا جایی بوده است که دستگاه مفاهیمی دلدادگان سنت را چنان دستکاری کرده تا ایشان در کنار دغدغه سعادت و کمال، از پیشرفت و توسعه مظاهر زمینی نیز سخن بگویند.

صاحبان سنت فلسفه اسلامی، «اکنون» چهارصد سال است که به شرح و بسط حکمت صدرایی می‌پردازند و تمام مواجهه ایشان با هستی، از منظر صدرایی رخ داده و می‌دهد. اما زمان آن است که با برقراری نسبت میان تفکر صدرایی و تفکر مدرن، جایگاه این اندیشه در دوران مدرن درک شود. ضرورت چنین درکی را باید در همان انگیزه‌ای جستجو کرد که ملاصدرا را به اندیشه و پی‌ریزی نظام فلسفی نوینی تشویق کرد. ضرورتی که نه برآمده از ذوق تنوع طلبی این حکیم مسلمان، بلکه ناشی از جبر زمانه وی بوده است تا دست‌به‌کار تدوین حکمتی متفاوت شود. لختی اندیشه به تحولات فکری از سهروردی تا ملاصدرا و مقایسه آنها با تحولات فکری از زمانه ملاصدرا تا دوران معاصر می‌تواند لزوم چنین امری را دو چندان نماید.

الگوی خرد جاودان

حکیمان مسلمان، فلسفه را الگوی خرد جاودان قلمداد می‌کردند که با اتصال به عالم اعلی در جان فیلسوف نقش می‌بندد. ثمرهٔ چنین نگاهی، قول به وحدت فلسفه و کثرت فلاسفه است. امری که سخن از تاریخ فلسفه را ناممکن کرده و آن را بدل به تاریخ فیلسوفان می‌کند. فارابی با استناد به همین وحدت فلسفه است که در کتاب «الجمع بین رأی الحکیمین» تلاش می‌کند تا در موارد زیادی با تحمیل آرای خود، سازگاری آرای افلاطون و ارسطو را نشان دهد. رویکرد تجمیعی سهروردی و ملاصدرا در جمع و بازسازی همدلانهٔ مکاتب و حکمت‌های پیشین نیز محصول همین نگاه است. با این حال، باید توجه داشت که حتی باور ایشان به خمیره ازلی حکمت و جاودانگی واقعیت، مانع از نقد و گفتگو نشده است. سهروردی خودش را به عنوان کسی ارزیابی می‌کرد که بسیاری از اندیشه‌های مشائی را از میان برده است؛ و صدرالمتهلین نیز به اندیشه‌های ماهوی سهروردی و استادش میرداماد، تاخته است. نگاه غیرتاریخی و فرا زمان/مکانی فیلسوفان مسلمان، محملی برای ایستایی و توقف در گذشته نبوده است. «ما» باید دریابیم که درک «اینجا» و «اکنون» حتی در نگاه جاودان‌اندیش ایشان نیز مورد توجه بوده است. تنها با درک «اینجا» و «اکنون» است که «ما» معنای روشنی می‌یابد؛ و این امر جز از طریق مواجهه سنت و مدرنیته که در زیست امروزین ما موثر و زنده‌اند ممکن نخواهد بود. این خودآگاهی، چراغ راهی است تا دریابیم که ظرفیت‌های میراث سترگ حکمت صدرایی برای ما چیست؟ راه‌های طی شده کدامند؟ و چه راه‌های نرفته‌ای وجود دارد و چگونه باید آن‌ها را طی کرد؟ بنابراین، حتی اگر عقل و اندیشهٔ تاریخی در فلسفه اسلامی جایی نداشته و ندارد، آیا نباید با اندیشه به تاریخ فلاسفه بزرگ مسلمان، پژوهش‌های اندیشه و عمل ایشان در تنظیم نسبتی نو با هستی را شنوا بود؟

